

## آقای دکتر رئیسی

ای نام تو بهترین سر آغاز  
بی نام تو نامه کی کنم باز

یادم آمد که یکی از بزرگان بیست سال پیش پیشتر گفت: نخبگان و محققین عاشقند. یک کلمه دیگر هم به کار برد، گفت: عاشقند و دیوانه. عاشق را نمی شود که در چارچوب قوانین و مقررات محدود کرد. عاشق دوست دارد پرواز کند ولی مقررات نمی گذارد. پژوهشگر و نخبه عاشق است و حساس، انتظار دارد که امکانات مادی و معنوی برایش فراهم گردد، او باید آرامش و فراق بال داشته باشد تا بتواند اندیشه و وقت خود را بر روی موضوع پژوهش بگذارد. آیا جامعه توانسته است این درخواست‌ها را برآورده کند.

من اهل اردکان فارس هستم، رئیس مرکز تحقیقات زمین شناسی زیست محیطی، که یک مرکز تحقیقات عالی است. با توجه به این مسئله ای که من گفتم: آیا جامعه می تواند به نیازهای نخبگان پاسخ دهد؟ می خواهم اهدافی تعیین کنم و آن ادامه تلاش و حرکت است. نومییدی متوقف کننده است که خیلی وقت ها جامعه شما را ناامید، می کند و ارائه راه حل نسبی است. من از زندگی خودم شروع می کنم، تجارب زندگی در زمینه تحقیق، پژوهش و مطالعه.

من یک بچه دهاتی بودم که با همین قیافه به شیراز آمدم. شصت سال پیش کسی مهاجرت نمی کرد. تنها دهاتی مدرسه من بودم. بچه ها مرا به این نام ملقب کردند. کلمه دهاتی از سوزنی که روز اول پشت گوشم کردند مرا بیشتر آزار می داد. پدر و مادر بی سواد. چه طور می توانستم احترام بچه ها را جلب کنم. تصمیم گرفتم که درس بخوانم و جبران کنم. به همه بچه ها در درس کمک کردم. این کار هزینه داشت و من جز سواد چیزی نداشتم.

این بچه دهاتی به آمریکا می رود و دکترا می گیرد. برمی گردد. ۴ سال قبل از انقلاب کار نیست. هر جا رفتم بخشی که تخصص داشتم به من نیاز نداشت. بخش زمین شناسی ۵ واحد حق التدریس به من داد. برای گفتن ۲ صفحه، ۵۰ صفحه می خواندم و ۲۰ صفحه یادداشت می کردم. به قدری خوب کار کردم که بچه های انجمن اسلامی خواستند که باشم و استخدام شدم. حالا استاد شده ام در این بخش، من باید در دانشکده کشاورزی، بخش آبیاری باشم. اما الان در بخش زمین شناسی هستم با ۵ واحد برای تدریس. ناامید نشدم و در دانشگاه ها جستجو کردم و با گرایش آب شناسی آشنا شدم. تمام سرفصل های آن را بررسی کردم و به دانشگاه برای راه اندازی آن پیشنهاد دادم. از تهران مجوز گرفتم و آن را برای اولین بار در ایران راه اندازی کردیم.

حالا معلم شدم در رشته ای که درس هایش را نخواندم. کتاب های بسیاری مطالعه کردم. من زمین شناس نبودم ولی باید حرکت آب در کوه های آهکی را درس بدهم. برای زمین شناسی در سر کلاس استادها نشستم به همراه

دانشجویان، علم آنها را یاد می گرفتیم. بحث آب شناسی را به من دادند. من با عشق درس می دادم. بسیاری از اصطلاح ها را نمی دانستم با خواندن کتاب های زیادی یاد گرفتم. علت موفقیت من در یک جمله بود: هر جا که گیر می کردم، آنقدر می خواندم که بفهمم. این طور بود که من صلاحیت تدریس در درس حرکت آب در کوه های آهکی را به دست آوردم. معلم من کتاب بود. **من از نخبگان انتظار دارم که باید روزی، رشته ای جدید و راه حل جدیدی ارائه دهید و معلم شما کتاب باشد، یک راه حل بدون هزینه.**

حالا می خواهم پژوهش کنم و دانشجوی فوق لیسانس بگیرم در رشته ای که رشته من نیست. دیدم به آزمایشگاه نیاز دارم با کمک دانشکده یک آزمایشگاه ساده راه انداختم. با مطالعه در ژورنال ها، موضوعی یافتیم و آن را به عنوان یک طرح پژوهشی به دانشگاه ارائه دادیم. پذیرفته شد. در سرما و گرما روی آن کار کردم و با روزانه کردن آن را به تحقیقی قابل چاپ رساندم؛ سه مقاله از همان موضوع چاپ شد.

بعد هر تحقیقی که در فارس شده بود را در منطقه اردکان انجام دادم بر روی برف ها و چشمه ها، و تبدیل شدم به یک متخصص در رشته ای که حتی اسم آن به گوشم نخورده بود. الان دانشگاه های ترکیه و چین از من برای تدریس دعوت کرده اند.

من در عمل نشان دادم که صلاحیت دارم بنابراین دستگاه گران قیمتی را که برای سدسازی نیاز داشتم برای من خریدند. همان طور که اشاره کرده اند باید صلاحیت ها نشان داده شود. دستگاهی که برای من تهیه شد من را به سمت سدسازی کشاند این دستگاه را در عمرم ندیده بودم آن را با کمک همکارم دکتر زارع راه انداختیم و وارد کار سدسازی شدیم که تا حالا چندین میلیارد تومان قرارداد بسته ایم. همین الان هشتصد میلیون قرار داد بسته ام. من چهار سال بدون هیچ هزینه ای در کوه ها کار کردم، سرمایه گذاری کردم و صبور بودم. این روزها من می بینم همه تا آمدند می خواهند، نمی شود.

من هر چه یاد گرفته بودم به دانشجویهایم یاد دادم. من تمام دانشجویهای دختر و پسر را در تمام پروژه ها می بردم و الان آنها در ردیابی رقیب خودم هستند. ولی یک تاکتیک دیگر بکار بردم. چرا به دانشجویهایم یاد ندهم. رفتم به ذخایر گاز کنگان رفتم بر روی تغییرات آب و هوا کار کردم. من در جا نماندم. رفتم وارد سدسازی شدم و رشته هایم را جلو بردم که بتوانم پروژه بگیرم و نو باشم. جرات داشته باشم که به دانشجویهایم یاد بدهم. خیلی هم به من فشار آمد چون هر جا رشته را تغییر دادم مجبور شدم کلی یاد بگیرم. الان آخرین تحقیقاتم روی تغییرات آب و هوایی در جنوب ایران است.

حالا از ناامیدی ها حرف بزنم. من یک روز از دانشگاه انتظاراتی داشتم، انتظار بر اساس دل است اما انتظارم برآورد نشد، ناامید شدم. دوستان، یکی دو سه ماه دپرس شدم و گفتم کار نمی کنم. آن وقت ۴۷-۴۸ ساله بودم. شاید انتظارم از نظر قانونی به جا نبود اما چون زحمت کشیده بودم انتظار داشتم. بعد از یکی دو ماه گفتم مگر دانشگاه

مال چه کسی است. روسا می آیند و می روند و من می مانم. من اسکلت دانشگاه را می سازم. من نباید ناامید شوم من باید به راهم ادامه دهم. دانشگاه مال من است. این مملکت مال من است و متعلق به من است. دو مرتبه من نه شنیدم که حس کردم خدا در حق من کم لطفی کرده هر دو به نعمت ختم شد. می خواستم بروم دانشگاه کشاورزی، راهم ندادند. آدمم در این رشته در یک فیلد جدید و این نه دوم صد برابر به نفعم تمام شد. بعضی وقت ها خدا مصلحت می داند و من آن را درک کردم. این پاسخ تلخ، بر شیرینی دارد.

بالاخره بر می گردم به این نگاه ها و نظرات متفاوت. ما قضاوت هایمان فرق می کند وقتی طرح می فرستیم مثل وقتی من جوان بودم و جواب منفی می شنیدم می گفتم کار خداست. یک مدت ناامید می شدم. فکر می کردم هر طرحی باید پذیرفته شود. ولی بعد از یک مدت مطالعه و تجدید نظر طرحم را پخته می کردم و تصویب می شد. ولی وقتی داور شدم و تصویب کننده، نظرم کاملا عوض شد. دیدم برای من که داورم و باید تصویب کنم باید خیلی چیزها رادر نظر بگیرم. آیا نویسنده طرح اساس طرح را می شناسد؟ تجربیات گذشته او چگونه است؟ آیا طرح پخته است؟ و اگر چنین نباشد رد می شود. بعضی وقتها طرح کاملا قبول است ولی صد تا طرح هست و فقط برای بیست تای آنها پول هست. هر مدیری دوست دارد همه را راضی کند اما محدودیت دارد. هشتاد نفر دیگر فکر می کنند پارتی بازی شده است. من نگران ناامیدی هستم که از رد شدن طرح به وجود می آید. شما باید آماده پذیرفتن آن باشید.

می گویند چرا بودجه عظیمی برای پژوهش نمی گذارید؟ من، رئیس جمهور، من تصمیم گیرنده، نه و نیم میلیون بیکار داریم. استان فارس سومین استان بیکار است. بیکار یک کار می خواهد که با آن خانه اجاره کند، ازدواج کند. آیا می توان به او پاسخ منفی داد و همه بودجه ها را برای پروژه اختصاص داد؟ من می دانم اگر به او کار ندهم ممکن است معتاد یا دزد شود. بنابراین دست و پای ما برای انتظاراتمان بسته است.

من وقتی به نخبگان نگاه می کنم، یاد جنگل بلوط می افتم، با درختانی سرسبز، کلمه نخبه برای شما یک افتخار است و برای شما احترامی در بین همه ایجاد کرده است، من انتظار دارم نخبه را جوری تربیت کنیم که در رشته خودش دانشی عمیق یاد بگیرد. می خواهم وقتی به دانشگاه رفت یک سر و گردن از همه بالاتر باشد و مسایل زیر بنایی مملکت را حل کند. اگر در صنعت رفت از همه مهندس ها بالاتر باشد این گامی است که ما باید برداریم و جامعه نخبگان را به این سمت هدایت کنیم. اگر استاد جزوه می گوید، او باید ۱۰ مقاله بخواند و دنبال پژوهش باشد. من آرزو می کنم که بنیاد نخبگان و نخبگان در این جهت حرکت کند که کسی که از بنیاد خارج می شود استثنا شود و مملکت ما تابع نخبه گری باشد.